

جغرافیای تاریخی فارس در قرن نهم

پارس در گستره تاریخ

فارس از قدیمیترین مراکز تمدن ایران است. فارس در کتیبه‌های هخامنشی به صورت (parsa) پارسه و در یونانی (persis) پرسیس) که معرب آن فارس است، آمده است. پارسها از طوایف آریایی هستند که تاریخ آمدنشان به ایران معلوم نیست همین اندازه از بیانات پادشاهان آشور استنباط می‌شود که پارسها همانند مادها مدت‌ها تحت سلطه آشوریها بودند که در اطراف دریاچه ارومیه یا در کرمانشاه امروزی سکونت داشته‌اند. بعدها به احتمال زیاد در حدود ۷۰۰ ق.م رهسپار نواحی جنوبی ایران شدند و در سرزمین فارس سکونت گزیدند. مطابق نوشته‌های آشوری پایتخت آنها پارسوماش بود و دست نشانده آشوریها بودند. بعدها با قدرت یابی مادها آنها به تبعیت آنها در آمدند به گفته هرودوت آنها به شش طایفه شهرنشین و ده طایفه چادر نشین تقسیم می‌شدند. بعدها آنان شاهنشاهی هخامنشی را تشکیل دادند. با انقراض سلسله هخامنشی به دست اسکندر و متعاقب آن حکومت سلوکی در ناحیه استخر سلسله‌ای محلی، که در تاریخ به سلسله‌ی پادشاهان روحانی معروف است، روی کار آمد که از ۲۵۰ ق.م. به بعد بر سکه‌های ناحیه آنها که دارای خط پهلوی آرامی است، قیافه‌های ایرانی و نقش اهورامزدا و نقش آتشدان و پرچم ایرانی مشاهده می‌شود، این سلسله را اثرپات می‌نامند. پارسها تا زمان آنتیوخوس چهارم جزو قلمرو سلوکی‌ها بودند؛ با درگذشت وی در سال ۱۶۴ ق.م. پارس استقلال یافت. پادشاهان پارس با قدرت یابی اشکانیان از آنها اطاعت کردند اما پارس هرگز رسماً جزو قلمرو اشکانیان نشد. از سلاطین پارس در این دوره سکه‌هایی به دست آمده که تقریباً اسامی تمام پادشاهان محلی را می‌توان به دست آورد سلاطین پارس نفوذ و قدرت خود را بر سواحل کارمانیا (کرمان) و سواحل عربستان بسط دادند (بیات، ۱۳۷۶، ۳۲۹-۳۳۰)

با آشکار شدن ضعف و انحطاط اشکانیان این زمینه برای اردشیر که منتظر فرصت بود فراهم گردید تا به مقابله با آنان برخیزد و با شکست دادن آخرین پادشاه آنان اردوان، سلسله ساسانی را در پارس بنا نهد. اولین پادشاهان ساسانی علاقه خاصی نسبت به پارس، مسقط الرأس خود، داشتند به همین جهت نقوش خود را در حوالی استخر کنده اند. این انتخابشان به جز علاقه به موطن آباء و اجدادی دلیل دیگری نیز داشت و آن تذکر دوران پر شکوه دولت هخامنشی است که قبور شهریارانش در صخره نقش رستم قرار دارد (ثواب، ۱۳۸۵، ۱۵-۱۴). ساسانیان حکومتی ملی را تأسیس کردند که متکی به دینی ملی و تمدنی بود که شاید از جنبه ایرانیت در تاریخ ایران نظیر نداشته باشد. تشکیل قدرتی مرکزی و قوی که زمام اشراف و ملوک الطوایفی فتنه جو را در دست گرفت، تشکیل قشون منظم و نیکو تربیت شده، و سازمان دقیق داخلی که به عهده‌ی اداره‌ی اداره‌ی اداره‌ی اداره قرار داشت- سپرده شده بود، همه موجب گردید ایران- که تجدید قوی یافته بود- در طریقی که آخرین پادشاهان اشکانی طرح کرده بودند رهسپار شود، و چنان قوه‌ی ای به هم رساند که به نظر می‌رسد دنیای متمدن بین این کشور و روم تقسیم شده بود (گیرشمن، ۱۳۷۹، ۳۴۵-۳۴۶)

فارس در دوران اسلامی

با تصرف ایران به دست اعراب، فارس نیز بخشی از قلمرو آنان گردید. حافظ ابرو می‌نویسد: در زمان خلافت امیرالمومنین علی بن ابی طالب، کرم ... وجهه، زیاد بن ابیه والی فارس بود، بعد از آن که خلافت منتقل شد به امارت و حکومت بنی امیه، حکومت عراق و فارس به حجاج بن یوسف الثقفی دادند و او پسر عم خود محمد بن قاسم را به فارس فرستاد و او شیراز را بنا نهاده است. (حافظ ابرو، ۱۳۷۸، ۱۶۱)

در زمان بنی‌عباس که بعد از امویان روی کار آمدند فارس در زمره متصرفات آنان درآمد. در سال ۲۵۹ هـ یعقوب لیث توانست محمد بن طاهر حاکم خراسان را مغلوب کند. سپس با مغلوب کردن محمد بن واصل حاکم فارس، این ایالت را به تصرف در آورد. با درگذشت یعقوب در

۲۵۶هـ برادرش عمرولیث جانشین او گردید. اسیر شدن وی به دست امیر اسماعیل سامانی زمینه آن را فراهم کرد تا بار دیگر فارس در حیطه اقتدار خلیفه قرار گیرد این وضع تا زمان حکمرانی آل بویه دوام یافت (حافظ ابرو، ۱۶۱-۱۶۲)

آل بویه- سلسله ای که توانست برای نخستین بار خلفا را زیر سلطه ایرانیان در آورد- مدتی نسبتاً طولانی بر فارس سیطره داشت. ده نفر از ایشان بیش از یک قرن بر فارس سلطه داشتند (همان، ۱۶۳)

با دستگیری ملک رحیم، آخرین فرمانروای آل بویه، به وسیله طغرل و مرگ وی در ۴۴۷ هـ بساط آل بویه برچیده شد. از آن پس هر چند از نسل دیالمه افرادی تا ۴۵۵ هـ در فارس حکومت می‌کردند اما فارس به دست شبانکارگان افتاد. این وضع تا سال ۴۵۸ هـ که سلطان آل بارسلان فارس را به تصرف در آورد برقرار بود. حدود هشتاد سال- از اواخر دولت دیلمی آل بویه تا ظهور دولت سلغریان- فارس در اختیار سلاجقه بود در این مدت هفت تن به نیابت از آنها فارس را اداره کردند؛ این هفت تن عبارت بودند از: فضلون شبانکاره، رکن الدوله خمارتگین، اتابک جلال‌الدین چاولی، اتابک منگو برس، اتابک بزابه (بوزابه) و بالاخره ملکشاه (به مدت یک سال که این آخرین فرد در ۵۴۳ هـ مغلوب سنقر بن مودود سلغری گردید (همان، ۱۶۶-۱۶۸)

حکومت سلغریان- حاکمان بعدی فارس- تا سال ۶۱۴ هـ که در این سال اتابک سعد بن زنگی اسیر سلطان محمد خوارزمشاه شد ادامه یافت از آن پس آنها سیادت خوارزمشاهیان را پذیرفتند. با ظهور مغولان، سلغریان اطاعت آنان را گردن نهادند این واقعه در زمان حکومت ابوبکر سعد زنگی روی داد. با مرگ وی در ۶۵۸ هـ و اندکی بعد مرگ پسرش سعد، نوه‌اش محمد مدت کوتاهی بر تخت نشست. محمدشاه بن سلغر شاه و برادرش سلجوق بن سلغرشاه حاکمان بعدی بودند. (همان، ۱۶۹-۱۷۴)

شوریدن سلجوق بن سلغر شاه علیه مغولان سرکوبی وی را در پی داشت. با قتل او چون از خاندان سلغری پسری باقی‌نمانده بود، در سال ۶۶۲ هـ حکومت فارس به آبش خاتون دختر سعد و همسر منگو تیمور اغول پسر هلاکوخان سپرده شد. آبش خاتون پس از بیست و سه سال در ۶۸۵ هـ درگذشت. اوی دو بار به حکومت رسید اول بار در حالی تنها ۴ سال حکومت کرده بود به دستور اباقاخان بازخوانده شد [با انقراض دودمان سلغری، ایلخانان مغول، حاکمانی را برای فارس تعیین می‌کردند. نخست به امر اباقاخان فردی به نام انکیانو در سال ۶۶۷ هـ به حکومت فارس رسید. با عزل او در ۶۶۷ هـ امیر سوغونجاق به حکومت فارس گماشته شد. در زمان حکومت او املاک فارس بلوک بلوک به مقاطعه داده می‌شد چنانکه در تاریخ ۶۷۶ هـ فردی به نام شمس‌الدین محمد مالکی که از ثروتمندان عصر بود ممالک فارس را به تنهایی مقاطعه گرفت (همان ۱۷۷-۱۷۸)

ذکر وقایعی که برای فارس و حاکمان آن در دوره ایلخانان روی داده در اینجا مد نظر نیست و جالب هم نخواهد بود. تنها این نکته را لازم می‌دانیم بیان کنیم که فارس در این دوران به دلایل متعددی رو به ویرانی نهاد. دلایلی از قبیل ناآرامیها مثل لشکر قوم تکودار «قراوناس» در سالهای ۶۷۷ و ۶۸۰ هـ، بی‌کفایتی حکام و بهره‌کشی ظالمانه از مردم. [در این مورد می‌توانید رجوع کنید به حافظ ابرو، ۱۳۷۸، ۱۷۹-۱۹۵].

حتی در مورد آبش خاتون که در زمان احمد تکودار مجدداً به حکومت فارس رسید و طبعاً انتظار می‌رفت که برخورد ملایم‌تری با مردم داشته باشد حافظ ابرو می‌نویسد: «به استظهار آنکه دو فرزند از آروغ [= اولاد، احفاد، خاندان] پادشاه داشت، تمامت خواص و عوام شیراز را در جریده درم خریده خود می‌پنداشت و ملک را ملک موروث می‌انگاشت» (همان ۱۸۳-۱۸۴)

با مرگ ابوسعید، آخرین ایلخان مغول قلمروی آنها تجزیه گردید. بررسی تاریخ فارس بعد از این دوران به موضوع ما ارتباط مستقیم پیدا می‌کند اما پیش از ادامه بررسی تاریخ سیاسی فارس لازم است از جغرافیای فارس در این قرن و حدود و ثغور آن سخن بگوئیم.

جغرافیای فارس در قرن نهم

پارس (فارس) یکی از ایالت‌های مهم ایران در روزگار باستان به شمار می‌رفت که اهمیت خود را تا روزگار کنونی نیز حفظ کرده است. این سرزمین سابقه تاریخی چندین هزار ساله دارد. بررسی جغرافیایی این ناحیه هم به عنوان ظرف مکانی وقوع حوادث و رویدادهایی که بر زندگی عموم تأثیر داشته و هم به عنوان محل زندگی و فعالیت دانشمندان و اهل قلم و فرهنگ لازم و برای بررسی تاریخ فرهنگی فارس یعنی کاری که ما در صدد بررسی آن هستیم، ضروری است. در بررسی جغرافیای فارس کتاب حافظ ابرو را به عنوان مهمترین کتاب مورد استفاده قرار دادیم دیگر کتاب نوشته شده در این قرن یعنی کتاب فلقشندی را به دلیل اخذ صرف مطالب از کتب پیشینیان چنان مد نظر قرار ندادیم. کتاب جغرافیای تاریخی ایران در قرن نهم که برگردان فارسی این کتاب است طبعاً مورد نظر نخواهد بود. با این حال در استفاده حافظ ابرو از منابع پیشینیان؛ خصوصاً اقتباس بسیاری از مطالبش از فارسنامه ابن بلخی تردیدی نداریم.

فارس از منظر جغرافیدانان قدیم

مورخان و جغرافیایان گذشته اگر چه از تاریخ گذشته دور فارس مطلع نبودند، به عنوان مثال چیزی از دوران پرشکوه هخامنشی و یا دوران سلوکی و اشکانی نداشتند اما با این حال به خوبی به قدمت و پیشینه تاریخی آن واقف بودند. متکی بودن به روایات شفاهی، نابودی اخبار پیشینیان بر اثر فراموشی و یا نابودی کتبی که احتمالاً وجود داشته در طول حوادث زمان و یا هر عامل دیگری باعث می‌شد آنها آگاهی بسیار اندک و مبهمی از گذشته فارس در پیش از اسلام خصوصاً دوران پیش از ساسانیان داشته باشند. با این حال از گذشته پرشکوه آن خالی از هرگونه ذهنیتی نیز نبودند. ابن بلخی می‌نویسد: ولایت فارس منسوب است به پارس و این پارس منسوب است به پهلو و پهلوئی. ولایتی است سخت نیکو چنانکه هم سهل است و هم جبل هم بر و هم بحر باز ادامه می‌دهد هر چه در سردسیرها و گرمسیرها باشد جمله در پارس یابند. در ادامه این حدیث را به نقل از پیامبر می‌آورد «خدای را دو گروه گزین‌اند از جمله خلق او از عرب قریش و از عجم پارس» پارسیان را قریش العجم گویند در ادامه ملوک فرس را چهار طبقه دانسته؛ پیشدادیان، کیانیان، اشکانیان و ساسانیان که دو طبقه از آنها پیش از «اسکندر رومی» که به زعم او به ذوالقرنین موسوم بوده، وجود داشته‌اند (ابن بلخی، ۱۳۳۹، ۴)

باز می‌نویسد «در روزگار ملوک فرس، پارس دارالملک و اصل ممالک ایشان بود و از حد جیحون تا آب فرات بلاد فرس خواندنی یعنی شهرها (شهرهای) پارسیان و از همه جهان و از همه جهان خراج و حمل آنها بردندی اما چون اسلام ظاهر گشت و پارس گرفتند آنرا از مضافات عراق گردانیدند» چون فارس توسط لشکر بصره تصرف شد از مضافات بصره گردید (همان، ۱۱۹ و حافظ ابرو، ۱۳۷۸، ۱۰۱-۱۰۲).

به نوشته زکریاء قزوینی آب و هوای اقلیم فارس به جهت اینکه در وسط اقلیم واقع شده بهتر از همه اقلیم است و اهلیش هم عاقلتر و خوش‌سیماتر از اهالی سایر اقلیم هستند (زکریاء قزوینی، ۱۳۷۳، ۲۸۶).

حدود فارس

در مورد وسعت فارس در گذشته لازم است ذکر کنیم که مساحتی بیش از مساحت فعلی را در بر می‌گرفته است. ابوالفداء در تقویم البلدان می‌نویسد: حد غربی فارس را خوزستان و حد غربی تا شمال اصفهان و جبال، و حد جنوبی آن دریای فارس (خلیج فارس) است. حدود

شرقی آن کرمان و حدود شمالی آن کویری است میان فارس و خراسان و تمام حدود شمالی اصفهان است و بلاد جبال. هم او به نقل از مهلبی در العزیز می‌گوید نهایت شرقی فارس یزد است و نهایت جنوبی سیراف و دریا و در حد شمالی آن ری (ابوالفداء، ۱۳۴۹، ۳۶۷)

قلقشندی نیز همین حدود را برای فارس ذکر کرده فارس را از جهت مغرب به خوزستان منتهی دانسته است. و از شمال و غرب به اصفهان و جبال و از جهت جنوب به دریای پارس (خلیج فارس) و از قول العزیز نهایت شرقی فارس را یزد و در نهایت جنوب آنرا سیراف و دریا و حدود شمال آنرا ری دانسته (قلقشندی، ۱۴۰۷-۳۴۵-۳۴۶ و محبوب الوزیری [مترجم]، ۱۳۸۰، ۵۸-۵۹) یزد هم جز کوره استخر دانسته (همان، ۳۴۹) از آنجایی که بیشتر جغرافیا نویسان همین حدود را با اندکی تفاوت ذکر کرده‌اند از تکرار همه ی آنها خودداری می‌شود. اما حافظ ابرو که بر او تکیه خاصی داریم حدود فارس را اینگونه بر می‌شمارد: «شکل ولایت و حد [فارس] چنان افتاده که قسمت حدود شرقی و غربی و شمالی و جنوبی بر چهار رکن می‌افتد نه بر چهار حد مثال آن مربعی است که هر زاویه ای از آن به یکی از آن حدود می‌رسد» وی ادامه می‌دهد «فرق بین ارکان و حدود آن است که ارکان، چهار زاویه مربع باشد و حدود چهار ضلع آن» ارکان فارس را این چنین بر می‌شمارد:

«رکن شرقی اعمال کرمان به صوب سیرجان و سرحد آن رودان. این رودان از اعمال فارس بود در زمان آل اربلان میان فارس و کرمان حد می‌نهادند رودان را با کرمان گذاشتند از بهر خاطر قاورد و رکن غربی فارس اعمال خوزستان است بر صوب دریای عمان، و سرحد آن ارجان است و رکن شمالی، متصل [به] اعمال اصفهان است و سرحد آن یزد است و ابرقوه و سمیرم رکن جنوبی دریا است که برحد کرمان است و سرحد آن نواحی هرمز است بر ساحل دریا».

تقسیمات فارس

جغرافیدانان قدیم فارس را به پنج و یا شش قسمت [کوره]، تقسیم کرده‌اند. مقدسی که بنای فارس را شخصیت افسانه‌ای فارس بن طهمورث نسبت داده آنرا به شش کوره و سه ناحیه منقسم دانسته است. این کوره‌ها عبارتند از ارجان، اردشیر خرّه، دارابجرد، شیراز، سابور و اصطخر و سه ناحیه هم عبارتند از الروذان، نی ریز و خسو برای هر کدام از کوره‌ها چون بسیاری از مورخان و جغرافیدانان اسلامی مؤسسی اساطیری ذکر کرده است. اردشیر خرّه را به نمرود بن کنعان، دارابجرد را به دارابجرد بن فارس، شیراز را به شیراز بن فارس و اصطخر را به اصطخر بن فارس نسبت داده است! (مقدسی، ۱۹۰۹، ۴۲۱-۴۲۲).

ابن حوقل آنرا به پنج کوره تقسیم کرده که اصطخر پهناورترین کوره در تقسیم بندی او است (ابن حوقل، ۱۳۴۵، ۲۴)

حمدا.. مستوفی اشاره می‌کند فارس را از قدیم پنج کوره گرفته‌اند، اردشیر خوره، اصطخر، دارابجرد، شاپور خوره و قباد خوره (مستوفی قزوینی، ۱۳۶۲، ۱۱۲-۱۱۳ و حافظ ابرو، ۱۰۷، ۱۳۷۸)

در هر کوره چند ولایت و شهر بود حدود آن کوره‌ها تا ولایات عراق عجم و خوزستان و لرستان و شانکاره و بحر فارس پیوسته بود طولش از قومشه [قمشه] تا قیس صدو پنجاه فرسنگ و عرض آن از یزد تا حوز سیصد و بیست فرسنگ و مساحتش هیجده هزار فرسنگ بود (مستوفی قزوینی، ۱۳۶۲، ۱۱۲-۱۱۴)

ظاهراً برخی حکام در طول تاریخ در حدود و ثغور آن تغییراتی ایجاد کرده‌اند چنانکه آل اربلان-رودان را به کرمان گذاشت (ابن بلخی، ۱۳۳۹، ۱۱۹-۱۲۱) یا در تاریخ سیاسی خواهیم دید که جهان‌شاه نیز بعد از پیروزی بر پسرش پیربوداق تغییراتی را در فارس ایجاد کرد. این تقسیم فارس به پنج کوره از قبل از اسلام رایج بود. شیراز بعدها مرکزیت ایالت فارس را پیدا کرد ظاهراً علت اینکه فردی چون مقدسی

برخلاف ابن خردادبه، اصطخری و قدامه فارس به شش ولایت و سه ناحیه تقسیم کرده به تغییرات صورت گرفته در طرز اداره ناحیه مربوط نمی شود بلکه در زمان او شیراز در فهرست های رسمی، حوزه اداری خاصی نبوده و از توابع اصطخر به شمار می رفت (شواتس، ۱۳۷۲، ۳۸).

از پنج ولایتی که فارس را تشکیل می دادند ولایت اصطخر پهناورترین و پر شهرترین ولایات بود. کرسی آن اصطخر، بزرگترین شهر ولایت به شمار می رفت. پس از آن ولایت اردشیر خرّه بود که کرسی آن جور (گور) بود و شامل قباد خرّه نیز می شد در این ناحیه شهرهایی بزرگتر از جور هم بود چون شیراز و سیراف (همانطور که مشاهده می شود شهرها در طول تاریخ همیشه جزو یک کوره محسوب نمی شدند) جور به سبب این مرکز ایالت بود که ساخته اردشیر و دارالملک او بود شیراز بزرگترین شهرها و دارالاماره بود. یزد نیز جزو اصطخر به شمار می رفت و کسه کرسی آن بود- میبد-فهوج و نائین جزو همین کوره بودند (ابن حوقل، ۱۳۴۵، ۳۴)

حمدا... مستوفی در مورد شیراز می گوید «بیشتر مردم شیراز لاغر و اسمر [بسیار گندمگون] و سنی شافعی مذهبند و اندک حنفی و شیعه نیز باشند درو سادات بزرگ صحیح النسبند اهل آنجا درویش نهاد و پاک اعتقادند». وی ادامه می دهد «هرگز آن مقام از اولیاء خالی نبوده است بدین سبب او را برج اولیاء گفته اند» (مستوفی قزوینی، ۱۳۶۲، ۱۱۵-۱۱۶)

فارس از دیدگاه برخی جهانگردان

در سفرنامه ونیزیان این مطالب در مورد فارس و شهرهایش به چشم می خورد: شیراز شهری است بسیار بزرگ که محیطش با حومه بیست مایل است. مردمی بیشمار دارد و پر است از بازرگانان؛ زیرا کسانی که از نواحی شمال یعنی از هرات، سمرقند، و نسا می آیند و راه ایران را پیش می گیرند از شیراز می گذرند. واردات این شهر جواهرات، پارچه های ابریشمی بزرگ و کوچک و ادویه است- شیراز قلمرو سلطان حسن بیک است. دیوارهای گلی، خندقهای گود و دروازه های مناسب محصور دارد- تعدادی از مسجدهای آن عالی و در آن خانه های خوب آراسته با کاشی کاری و دیگر زیورهای نیکو است. عده ی خانه های شیراز دویست هزار و شاید بیشتر باشد برای اقامت محلی امن است و شورش و ناآرامی آنجا روی نمی دهد (جوزفا باربارو و دیگران، ۱۳۴۹، ۸۳)

اگر در طول ساحل مقابل هرمز باز گردی و به سیر و سفر ادامه دهی می رسی به لار. شهری است بزرگ و خوب و مرکز مال التجاره. نزدیک به دو هزار خانه دارد و کسانی که در خلیج فارس سیرو سفر می کنند از این شهر می گذرند (همان، ۸۹) از شیراز بیست و یک روز تا تبریز راه است و از اصفهان تا شیراز شش روز (همان، ۱۸۱)

شیراز شهری بزرگتر از قاهره بود (همان، ۴۱۹) که در آن زره های خوبی تولید می شد (همان، ۲۹۳)

جهانگردی دیگر می نویسد: فاصله شیراز تا اصفهان را ده روز است «در فارس ابتدا به شهر کلید (اقلید) رسیدیم که سه روز تا اصفهان فاصله دارد شهرکی بود دارای نهرها و باغها و میوه فراوان» از سیب هر پانزده رطل عراقی [رطل عراقی واحد وزنی بود که در بغداد و حوالی آن رایج بود معادل دوازده اوقیه] را به یک درهم می فروشند. درهم آنجا ثلث نقره است بعد به سوما و بعد به یزد خاص (ایزدخواست) رسیده که شهر کوچک و زیبایی بود که بازارهای خوب و مسجد جامعی زیبا داشته از سنگ با سقفی سنگی. وی پنیر خوش بوی آنجا را ستایش کرده است. در مورد شیراز می گوید: شهری است قدیمی، وسیع، مشهور و آباد. دارای باغهای عالی، چشمه سارهای پرآب و بازارهای بدیع و خیابانهای خوب. و دارای مردمی با چهره ای زیبا. در مورد زنان شیراز می گوید آنها کفش می پوشند و هنگام بیرون رفتن از خانه خود را می پوشانند و برقع [روی بند زنان] بر رخ می افکنند به طوری که چیزی از تن آنان معلوم نمی شود زنان شیرازی صدقه و احسان زیاد می دهند و از غرائب رسوم ایشان می نویسد که این است که روزهای دوشنبه و پنج شنبه و جمعه در جامع بزرگ شهر برای استماع بیانات واعظ گرد

می‌آیند و گاهی حاضرین این مجلس به هزار یا دو هزار کس می‌رسد که از شدت گرما هر کدام بادبزی به دست دارد و خود را باد می‌زند و من هیچ شهری ندیدم که اجتماعات زنان به این انبوهی باشد (ابن بطوطه، ۱۳۳۷، ۱۹۳-۱۹۴)

شهرها و نواحی فارس

کوره اصطخر

کوره اصطخر یعنی ولایت اصطخر تمام قسمت فارس شمالی را شامل می‌گردید این ولایت در قرون وسطی یزد و شهرهای حول و حوش آن و اراضی و قرایی را که در امتداد کویر لوت است را شامل بود. شهر اصطخر کرسی این ولایت محسوب می‌گردید اسم اصطخر را اعراب بر شهری نهادند که در زمان ساسانیان آنرا پرسپولیس می‌نامیدند این شهر در کنار رود پلوار به فاصله چند میل بالای ملتقای آن نزدیک رودخانه کر و به فاصله کمی در باختر خرابه‌های کاخ بزرگ و معروف هخامنشیان و صفه پهناور آن واقع بود (لسترنج، ۱۳۷۷، ۲۹۶)

حد این کوره از یزد تا هزار درخت در طول، و در عرض از قهستان تا نیریز را شامل می‌شد بنای آنرا به کیومرث نسبت داده اند (حافظ ابرو، ۱۳۷۸، جلد دوم، ۱۰۷) حافظ ابرو به طور نسبتاً مفصلاً به شرح بناها و آثار تخت جمشید می‌پردازد که از بیاناتش می‌توان به بحث و شگفت زدگی او از این یادگار دنیای باستان پی برد. شهرها و نواحی اصطخر عبارت بودند از: ۱- ابر قو؛ اگر چه شهرکی کوچک بود اما با این حال بعد از یزد بزرگترین موضع در اصطخر محسوب می‌شد و در تلفظ ورکوه خوانده می‌شد (همان، ۱۱۱) حمد الله مستوفی می‌نویسد: اول در پایان کوهی ساخته شده بود و برکوه نام داشت و بعدها آنرا بر صحرایی بنا کردند. شهری کوچک بود که هوایش معتدل و بیشتر مردمش پیشه‌ور بودند. همو می‌نویسد «در ابرقوه جهودی [یهودی] اگر چهل روز بماند نماند! بدین سبب جهود در آنجا نیست!» بنا براین اگر از جایی دیگر بدان می‌رفتند قبل از اینکه چهل روز تمام شود بر می‌گشتند- دیه مراغه از توابع آن است ۲- اقلید؛ ارجمان و سرمق. اقلید-شهری کوچک است هوایی معتدل دارد و آب روان دارد و در آن همه نوع میوه است [بیان این نکته را لازم می‌دانم که ارجمان که همراه با اقلید حمدا... مستوفی از آن نام می‌برد در گذشته دور روستایی در نزدیکی شهرستان اقلید بود اما اکنون در حیطه شهرستان اقلید واقع شده است و محله‌ای را تشکیل می‌دهد و به هیچ وجه با اره جان که برخی جاها مطابق دانسته شده، یکی نیست] سورمق نیز از لحاظ آب و هوای شبیه به اقلید است. (مستوفی قزوینی، ۱۳۶۲، مقاله الثالثه، ۱۲۲) در قرن نهم اقلید رو به خرابی بود. اقلید و سرمق را کلید و سرمه می‌خواندند. ۳- یزد خواست؛ آباد و شورستان از قرای آن محسوب می‌شد و جز شورستان که متمایل به گرمی بود از سردسیرات به شمار می‌رفتند. ۴- کورد و کلار؛ کورد دهی بزرگ و سردسیر بود. ۵- اسفیدان و قهستان؛ از سردسیرات بودند. ۶- کامفیروز؛ کنار رود کر واقع بود و در آنجا بیشه زاری وجود داشته که در آن شیر فراوان یافت می‌شد. ۷- حفرک و تالی؛ از نواحی سردسیر که شکار گاه محسوب می‌شد. ۸- صاهه و هراه؛ که محتملاً دارای معدن سنگ آهن بود. ۹- بوان و مروست؛ در نزدیکی اعمال [اعمال = توابع روستاها و آبادیهای اطراف شهر] کرمان واقع بود و میوه راوان در آن به عمل می‌آمد. ۱۰- مائین؛ ناحیه ای بود در مسیر را و سردسیر. بیشتر مردم آن پیشتر دزد و راهزن بودند اما در آغاز سده نهم ناحیه ای ویران بود. ۱۱- رامجرد؛ ناحیه ای واقع بر کناره رود کر، و از سردسیرات فارس بود که تنها غلات در آن عمل می‌آمد. ۱۲- کمه، فاروق و سیرا؛ از مناطق تا حدی متمایل به سردی بود که بید و مشکان و کهنگ و مهرداد را شامل می‌شد. ۱۳- بیضاء؛ این ناحیه به خاطر خاک سفیدش بدین نام مشهور شده بود. ۱۴- خیره و نیریز؛ کشمش این نواحی شهرت داشت. ۱۵- قطره؛ در نزدیکی این شهر کوچک معدن آهن وجود داشت. ۱۶- آباد [طشک]؛ آب آن از رودخانه کر تأمین می‌شد و در کنار دریاچه قرار داشت در آباد انگور فراوان به دست می‌آمد. ۱۷- خرّمه ۱۸- کربال بالائین و زیرین با آبی که از سه سد که بر رودخانه کر بسته بودند مشروب می‌شد و در آن برنج به میزان زیادی کشت می‌شد. قصبه آن خرّمه بود که ذکر آن شد. ۱۹- دیه مورد و رادان؛ هر دو از سردسیرات بودند. چنانکه از نام اولی بر می‌آید در این ده مورد

بسیار بودو به همین جهت نام آنرا قریه آلاس[آس=مورد] می نوشتند. ۲۰- ابرج. در پای کوه واقع بود و مردم خانه هایشان را در پای آن کوه کنده بودند. ۲۱- خبز و سروات؛ ۲۲- یزد؛ میبد نائین و فهرج از اعمال آن شمرده می شد. یزد به ناحیه ای اطلاق می شد که نام قصبه آن کته بود. یزد بزرگترین ناحیه اصطخر بود که در مکاتیب دار العباده نوشته می شد. در این نواحی ابریشم مرغوبی پرورش داده می شد. با و جود اینکه میوه های گوناگونی در یزد وجود داشت با این حال مواد غذایی را به وسیله چهار پایان به یزد برده می شد (حافظ ابرو، ۱۳۷۸، جلد دوم، ۱۱۱-۱۱۶)

به نوشته بارتولد راه شیراز به یزد- مانند زمان فعلی- از اصطخر، دهبید و ابرقو می گذشت شهر یزد کته خوانده می شد. در یزد و ابرقو مثل ولایت کرمان اغلب ابنیه از گل و دارای گنبد بودند- و چوب استعمال نمی شد. یزد به حاصلخیزی معروف و یکی از نقاط تجارت ترازبینی به شمار می رفت (و. بارتولد، ۱۳۵۸، ۱۸۴-۱۸۵)

شهر میبد، عقده و نائین در شمال باختری یزد که به ترتیب یکی بعد از دیگری در حاشیه کویر جای داشتند معمولاً از توابع یزد بودند اگر چه نائین را برخی نویسندگان تابع اصفهان نوشته اند شهر انار و بهرام آبار که از توابع کرمان هستند در قرون وسطی جزء فارس بودند و آنرا ولایت رودان می نامیدند (لسترنج، ۱۳۳۷، ۳۰۶)

کوره دارابگرد

این کوره را به دارای بزرگ پسر بهمن بن اسفندیار بن گشتاسب نسبت می دادند. زمانی که حافظ ابرو کتابش را می نوشت از دارابگرد جز دیوار و خندق آن نشانی باقی نبود. شهرها و آبادیهای این کوره عبارت بودند از: ۱- فرک و تارم. این دو شهرک در سرحد کرمان واقع بودند. هوای آنها گرم، خرما و دوشاب[شیره انگور] از محصولاتشان بود. حاس و فرعان از اعمال این مناطق به شمار می رفتند. ۲- ایگ و فستجان. ایگ که آبادی کوچکی بود به وسیله حسنویه به شهری ارتقاء یافت. این دو ناحیه تا حدودی از لحاظ منابع آب دچار مشکلاتی بودند. ۳- بسا [فسا]. به دارا پسر بهمن منسوب بود و در آغاز سده نهم ویرانه ای بیش نبود با این حال اعمال و نواحی بسیار داشت. اگر چه حافظ ابرو آنرا جایی «سخت خرم و نیکو» دانسته اما آب آن نواحی جملگی از کاریزها تأمین می شد و در آن هیچ چشمه و آبی نبود. ۴- اصطهبان. شهرکی بود پر درخت. ۵- جهرم. شهری متوسط بود که در آن پنبه و کرباس بسیار ساخته می شد و زیلوه های آن شهرت داشت. ۶- کرم و رونیز. این دو شهرک در مسیر بسا واقع بودند. ۷- میشکانات. از نواحی نریز بود که در یک مسیر راه واقع بودند و از توابع دارابگرد به حساب می آمدند. ۸- شق رودبال و شق میشانان. روستاهایی از توابع بسا بودند. ۹- حریم ابی احمد. از نواحی ایراهستان و از مناطق گرمسیر بود. (حافظ ابرو، ۱۳۷۸، جلد دوم، ۱۱۶-۱۱۹)

اردشیر خوره

این کوره به اردشیر منسوب بود و به قولی مبدأ عمارت فیروز آباد بود (همان ۱۱۹) مهمترین مناطق آن عبارت بودند از: ۱- فیروز آباد، (جور)، گور، جور در واقع همان کلمه گور بود که به معنی قبر است. ذکر شده امیرعبدالدوله دیلمی هرگاه به این شهر می رفت می گفتند ملک به گور رفت که به معنی مزار بود بنابراین وی معنی آنرا دگرگون کرد به فیروزآباد (مقدس، ۱۹۰۹، ۴۳۲) شهری بود با آبهای روان و میوه های پاکیزه که مردم فاضل در آن فراوان بود (حافظ ابرو، ۱۳۷۸، جلد دوم، ۱۲۲) ۲- شیراز. در مورد شیراز پیش از این صحبت شد تنها این نکته را لازم به ذکر است که با وجود اینکه مورخان اسلامی بنای شیراز را به محمد بن قاسم بن ابی عقیل نسبت داده اند اما این بدان معنی نیست که

آنرا شهری کاملاً مستحدث بدانند. اینکه مانند برخی بگوییم مورخان اسلامی بنای آنرا از روی اشتباه به فرد مزبور نسبت داده اند، حرفی صحیحی نیست؛ چنانکه حافظ ابرو می نویسد: شیراز در گذشته ناحیتی بوده و حصارى چند، آنرا به شخص [افسانه ای] شیراز بن طهمورث نسبت داده اند (همان، ۱۲۰) بنابر این لازم نیست با استدلال به آثار ویرانه های قصر ابونصر و یا خوانده شدن نام «شی رازی ایش» در خشت نوشته های میخی تخت جمشید و... آنان را یکسره بر خطا بدانیم؛ به ویژه که این نوع استدلالها هر چند برای اثبات نوعی حیات اجتماعی در محل فعلی شیراز به روزگار باستان دلیلی متقن است؛ اما این نکته که شیراز در پیش از اسلام شهر مهم و معتبری باشد را هرگز به اثبات نمی رساند. ۳- کوار. در این شهر درختان زیادی وجود داشت چنانکه میوه ها در آنجا قیمتی نداشت و از لحاظ تولید غله چنان بود که نیاز شیراز را تأمین می کرد. با این حال حافظ ابرو که شاید به دلایلی از مردم آن دل خوشی نداشت نوشت: که «مردم او اکثر جلف و کثیف طبع باشند». ۴- خبر. [محملاً خفر] از کوار بزرگتر بود و مانند بسیاری از نقاط دیگر فارس غله خیز. ۵- هیرک و صمکان. صمکان به قدری خوش آب و هوا بود که جغرافیا نویس سده نهم آنرا از عجایب دنیا دانست. مردم این دو موضع سلاح ور و جنگاور بودند. ۶- خنیفقان. روستایی بود بر سر راه فیروز آباد. آنرا به پارسی خنفاگان می گفتند. مسیر خنیفقان تا فیروز آباد کوهستانی و بسیار صعب العبور بود و در آن لگام گیرها [منظور جایی است که می شد لگام مسافران را گرفت تا آنها را به قصد سرقت و یا ایدای ایشان مجبور به پیاده شدن کرد]. فراوان. هر راه خالی از دزدان نبود اما ظاهراً در نیمه نخستین سده نهم در آن امنیت برقرار بود. ۷- میمند. شهری کوچک و گرمسیر بود. ۸- بوشکانان. بوشکان، سانا، هرمو، همجان و کبری از توابع آن بودند. هیچ کدام از اینها شهر نبودند و مجموعاً بوشکانان خوانده می شدند که در کنار دریا واقع و آبی ناخوش داشتند. ۹- کارزین. این شهرک نیز در اوایل قرن نهم ویران بود. ۱۰- لاغر و کهرجان. از نواحی کارزین بودند منطقه ای گرمسیری بود که درختان خرما در آن فراوان بود اما مردم آن بیشتر دزد و راهزن بودند. ۱۱- سروستان و کوبنجان. این دو شهرک میان شیراز و بسا واقع بودند و مردمی مسلح داشت. ۱۲- ماندستان. ناحیه ای بیابانی بود که در آن روستاها و برخی نواحی چون ایراهستان واقع بود. این ناحیه در کنار دریا واقع بود و با وجود حاصلخیزی خاکش از لحاظ آب در مزیقه بود و مردم از آب انبارها استفاده می کردند. ۱۳- اعمال سیف. یکی از معنی سیف ساحل دریا می باشد. این نواحی بر کنار دریا واقع و مردمش عرب بودند. ۱۴- توج. در نیمه اول قرن نهم خراب بود. ۱۵- سیراف و اعمال آن. گر چه سیراف در گذشته شهری بزرگ بود اما در زمان نگارش کتاب حافظ ابرو دیگر به عنوان یک مرکز تجارت دریایی رونقی نداشت. سیراف فاقد منابع آب بوان بود. ۱۶- کران و اعمال ایراهستان. مناطقی بیابانی و از توابع سیراف بودند. گرمای طاقت فرسای این نواحی زندگی برای غیر بومیان را در تابستان غیر ممکن می کرد به شدت خشک و کم آب بود چنانکه درختان خرما را برای محافظت از گرما در گودالهای عمیقی می کاشتند که آب مورد نیاز آنها نیز با پر آب شدن این گودالها در موسم بارندگی تأمین می شد. از آنجایی که مردم آن نیز بیشتر دزد و عیار پیشه بودند بنابر این اکثر اوقات بر حاکمانشان عاصی می شدند. ۱۷- رم روان و دادین و رودان. در میان کارزین و نوبنجان واقع و از مناطق گرمسیر به شمار می رفتند. ۱۸- نجیرم و خورش. از توابع سیراف و بسیار گرمسیر بودند. هرو و ثاویه و دیگر نواحی. از نواحی ساحلی و از توابع کیش بودند و به خاک کرمان پیوسته بود. ظاهراً جزایر لار، افزونی و قیس جزو این کوره به شمار می رفت (همان، ۱۲۲-۱۲۹)

شاپور خوره

این کوره را به شاپور فرزند اردشیر نسبت می دادند. منطقه اصلی این کوره بی شاپور بود که به صورت بی شاپور و شاپور هم نوشته می شد شهری گرمسیری بود که آب آن از روخانه تأمین می شد. برنج زارهای فراوان و درختان میوه فراوان داشت. اما اوضاع چندان آبادانی نداشت دیگر مناطق این کوره عبارت بودند از: ۱- کازرون. فورد، دربست و راهبان اصل آنرا را تشکیل می دادند. در این شهر آب روان نبود و مردم از آب چاه استفاده می کردند غلات نیز به صورت دیمی کشت می شد. حومه کازرون چندان آبادان نبود. مورشکان و نواحی مهور از اعمال آن بود. ۲- جره. در فارسی به آن کره گفته می شد. شهرک گرمسیری کوچکی بود که آب آن از رودخانه ای به این نام تأمین می شد و مردمی سلاح ور داشت. ۳- غندجان. دست باری هم نامیده می شد. از مناطق گرم و کم آب بود. ۴- خشت و کمارج. دو شهرک کوهستانی و

بسیار گرمسیر بودند تنها میوه خرما بود تعداد زیادی از مردم آن مسلح و دزد بودند. ۵- انبوران و باشت قوطا. این مواضع به نوبنجان متصل بودند. ۶- جنبد ملغان. ناحیه ای کوچک بود که قلعه ی معروفی داشت. ۷- تیر مردان و جویکان. در این دو موضع روستاهای بزرگی چون: خراره، دودمان و دیه گوز واقع بود اما شهری وجود نداشت. منطقه سردسیری بود که گردو و عسل بسیاری در آن پرورش می یافت در خراره همچنان که از نامش بر می آید [خراره= صدای آبشار] آبشاری وجود داشت. بیشتر مردم آن سلاح ور بودند. ۸- نوبنجان و شعب بوان. نوبنجان ناحیه ای تقریباً گرمسیر بود، دارای آبهای روان، میوه ها و مسمومات بسیار. شعب بوان منطقه ای سردسیر بود با آب روان و درختزارهای بسیار که رودخانه ای هم از میان آن می گذشت. ۹- سیسخت. از مناطق کاملاً سردسیر بود. ۱۰- بلاد شاپور. میان فارس و خوزستان واقع بود و در نیمه اول سده نهم نواحی آن ویران بود. ۱۱- خلار. در بیشتر نقاط فارس، مردم سنگی را که برای آسیاب کردن غلات و حبوبات به کار می رفت از این روستای بزرگ تهیه می کردند؛ با این حال اهالی این روستا خود برای آسیا کردن ناچار بودند به روستاهای اطراف بروند؛ زیرا در زادگاهشان آب روان وجود نداشت. ۱۲- زیز و کوه کیلویه. کوهستانی و سردسیر بود. زیز حومه این منطقه محسوب می شد. به نوشته حافظ ابرو «در روزگار فترت و استیلای ملحدان [؟] خراب گشته». ۱۳- خمایجان و دیه علی. در نزدیکی بیضا واقع و از سردسیرات بود. مردم آن نیز سلاح ور بودند (همان، ۱۲۹-۱۳۷)

قباد خوره

مهمترین مناطق قباد خوره عبارت بود از: ۱- ارّجان. بنای آنرا به قباد پدر انوشیروان نسبت می دادند. گرمسیر بود و رودی بزرگ از میان آن می گذشت. جز این رود منابع آب دیگری هم داشت. ظاهراً شهر چندان آباد نبود. حافظ ابرو به دلایلی نامعلوم بیشتر خرابی شهر را از قلاع اطرافش از جمله قلعه طنبور و دز کلاب می دانست. به هر حال مردم آن «کوفته روزگار و ظلمهای متواتر» بودند. ۲- ریشهر. ناحیه ای بسیار گرمسیر بود در کنار دریا به طوری که تحمل گرمای آن در تابستان برای غیر بومیان غیر ممکن بود. مردم آن بیشتر به تجارت کالاهایی که از دریا می آمد مشغول بودند. ۲- جنابا. آنرا به پارسی گنجه می خواندند. شهرکی بود بر لب دریا و سر راه مهروبان به سیراف با گرمایی طاقت فرسا. ۳- جلاجان و نیو و دیر. اینها همه از اعمال دیر بودند. ۴- خبس و فرک و هنديجان. این نواحی میان اره جان و دیگر اعمال فارس واقع بودند. ۵- مهروبان. شهری ساحلی و بسیار گرمسیر بود که درآمد بیشتر مردم آن از کشتی هایی بود که به این ناحیه وارد می شد. ۶- سینیز. این شهرک نیز بر لب دریا و میان مهروبان و جنابا واقع بود. طبعاً مانند آن نواحی گرمای طاقت فرسایی داشت. محصولات این ناحیه منحصر به روغن چراغ و خرما بود. (همان، ۱۳۷-۱۴۰)

جزایر هنگام، خارک، رم و بلوار از جزایر این کوره بود (همان، ۱۴۰)

حافظ ابرو مشهورترین نواحی فارس را در کتابش آورده با این حال حمدالله مستوفی از برخی مناطق نام می برد که در کتاب حافظ ابرو از آنها سخنی نیست این مناطق عبارتند از: ۱- خیزبر ۲- کارزین و قیر و ابزر: کارزین شهری متوسط بود قیر و ابزر شهرکی کوچک بودند هر دو گرمسیر و در آن شهرها درختان خرما بسیار است. ۳- وهرم و کاریان ۴- موهود، همجان و کبرین در میان شیراز و فسا واقع شده هوایی مانند هوای شیراز داشته و دارای آب روان بود باغستانی اندک داشت که انگور و میوه های سردسیری در آن وجود داشت در آن نخچیر [شکار] زیاد بود مردم آن سلاح ورز و بی باک بودند. ۵- هزو و ساویه دو دیه در روستا که جزو بناد و از توابع دولتخانه قیس که بسیار هم گرمسیر بود. (مستوفی قزوینی، ۱۳۶۲، ۱۱۶-۱۲۱)

6- خبزر و آباد و سروات-: خبزر شهری کوچک بود و هوایی معتدل داشت و آبش از اضافه رود کر بود. ۷- خبرک و قالی- دیهی به حدود مرغزار و هوای معتدل. ۹- شاهک و هرات- دو شهرک کوچک که هوایی معتدل داشتند. ۱۰- قمشه که سرحد عراق [عجم] و فارس است ۱۱- قولنجان- از اعمال قمشه است. ۱۲- طبع و خوی ۱۳- دیه مورد و رادان. ۱۴- اینها در نزدیکی هرات واقع بودند (همان، ۱۲۳-۱۳۴)

15- گنبد ملغان. ۱۶- چرام بازرنگ .

حمد ا. مستوفی می نویسد: «جزایری را که از حد سند تا عمان در بحر فارس است از حساب ملک فارس شمرده‌اند. بزرگترین آنها به کثرت مردم و نعمت جزایر قیس و بحرین است. بحرین که جزیره‌ای است در میان دو بحر [و به این دلیل بحرین نامیده شده بود] ده فرسنگ در پنج فرسنگ وسعت دارد و بر آن جزیره آب روان و باغستان و دیه ها است و ساخت آن کار اردشیر بابکان است و در زمان سابق آنرا با لحسا و قطیف و خط و از و الاره و فردق و بینونه و سابون و دارین و غابه از ملک عرب شمرده‌اند. اکنون [قرن هشتم] جزیره بحرین داخل فارس است و از ملک ایران جزایر قطیف و لحسا و دیگرها اکثر اوقات مطاوعت حکمام بحرین نمی‌نمایند». جزایر دیگر عبارتند از ۱- ابرون (جزء اردشیر خوره) ۲- ابرکانان ۳- خارک (جزء قباد خوره)

شبانکاره

بالاخره آخرین قسمتی که از آن نام می‌بریم ولایت شبانکاره است که جزو کوره دارابگرد بود. این ولایت شش موضع را شامل می شد مستوفی می نویسد: گرمسیر است و حدودش با فارس و کرمان و خلیج فارس پیوسته است مرکز آن ایگ است و قبصه زرکان که به هم متصلند- اصطهبان، برک و تارم، خیره و نی ریز، میشکانات، نواحی جیشو و دارکان، مص و رستاق از توابع میشکانات است، کرم و رونیز که سر راه فسا هستند و بالاخره لار که بیشتر مردم آن تاجرنند دیگر نواحی فارس را تشکیل می‌دادند (حمدا... مستوفی، ۱۳۶۲، ۱۳۶-۱۳۸).

منابع مأخذ

ابن بلخی (۱۳۳۹) فارسنامه. [بی جا]. [بی نا].

ابن حوقل (۱۳۴۵). صورة الارض. ترجمه جعفر شعار. [بی جا] انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

ابو الفداء (۱۳۴۹). تقویم البلدان. ترجمه عبدالمحمد آیتی. [بی جا]. انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

باربارو، جوزفا و دیگران (۱۳۴۹). سفرنامه های ونیزیان در ایران. ترجمه منوچهر امیری. چاپ اول. تهران: شرکت انتشارات سهامی خوارزمی.

بارتولد. و (۱۳۵۸). تذکره جغرافیای تاریخی ایران. ترجمه حمزه سردادور. چاپ دوم. تهران: انتشارات طوس.

ابن بطوطه (۱۳۳۷). سفرنامه ی ابن بطوطه. مترجم محمد علی موحد. تهران: انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

بیات، عزیز الله (۱۳۷۷) شناسایی منابع و مأخذ تاریخ ایران از آغاز تا سلسله صفویه. ۲ جلد. چاپ اول. تهران: انتشارات امیر کبیر.

ثواقب، جهانخش (۱۳۸۰) تاریخنگاری عصر صفویه و شناخت منابع و مأخذ. چاپ اول. شیراز: انتشارات نوید.

حافظ ابرو (۱۳۷۸) جغرافیای حافظ ابرو. مقدمه تصحیح و تحقیق صادق سجادی. جلد دوم. چاپ اول. تهران: بنیان: دفتر نشر میراث مکتوب.

قزوینی، محمد ذکریاء بن محمد بن محمود (۱۳۷۳). آثار البلاد واخبار العباد. ترجمه و اضافات جهانگیر میرزا قاجار. تصحیح و تکمیل میرهاشم محدث. چاپ اول. تهران: انتشارات امیرکبیر.

قلقشندی، احمد بن علی (۱۳۸۰). جغرافیای تاریخی ایران (در قرن نهم هجری). ترجمه محبوب الوزیری. چاپ اول. [بی‌جا]. مرکز چاپ و انتشارات وزارت خارجه.

گیرشمن، رومن (۱۳۷۹) ایران از آغاز تا اسلام. ترجمه محمد معین. چاپ دوازدهم. تهران شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

لسترانج، گای (۱۳۳۷). جغرافیای تاریخی سرزمینهای شرقی خلافت. مترجم محمود عرفان. [بی‌جا]. بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

مستوفی قزوینی، حمدالله (۱۳۶۲). نزه القلوب. مقاله الثالثه. به سعی و اهتمام گال لیسترانج. چاپ اول. تهران: دنیای کتاب.

مقدسی (۱۹۰۹). احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم. طبعه الثانيه. طبع فی مدینه لیدن المحروسه بمطبعه برل.